روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه • ۳۰ خرداد ۱۳۹۸ • ۱۶ شوال ۱۴۴۰ • ۲۰ ژوئن ۲۰۱۹ • سال شانزدهم • شماره ۳۴۵۵ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۶ • اذان مغرب ۲۰:۴۴ • اذان صبح‌فردا ۴:۰۲ • طلوع آفتاب ۵:۴۸

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

میدون و سوفیا

پورشه شما و پوشک ما

پوریا عالمی

• سوفیا، عشقم!

هوا دارد داغ می‌شود. کاش آن‌همه باران و سیل که اول سال آمد، با یک برنامه‌ریزی دقیق، روزی یک آفتابه آب در طول سال، می‌ریخت پایین تا هوا خنک و مطبوع باشد. هوای ایران، شبیه مردم و مسئولان ایران است؛ یعنی باوری به برنامه‌ریزی ندارند. مسئولان را ببین، جای اینکه روزی یک میلیون تومان تخورپخور کنند که به کسی هم برنخورد، یکهو هزار میلیارد می‌کشند بالا. جای اینکه ۱۰ متر ۱۰ متر زمین بخورند، یکهو یک جنگل را هپولی می‌کنند. جای اینکه دوتا ماشین وارد کنند حالش را ببرند، یکهو ۴۰۰ تا پورشه وارد می‌کنند و ضایع‌بازی می‌کنند. مردم هم همینند. مسئولان پورشه انبار می‌کنند، مردم عادی پوشک.

حالا سوفیا!

چرا ما سخت می‌گیریم، طبیعت ایران هم مثل مردم ایران غیرطبیعی شده است.

روزها

یک میلیارد نفر دور از خانواده

• در دور و اطرافمان افراد زیادی را می‌شناسیم که بدون همسر و فرزند راهی شهر و دیاری شده‌اند و هر آنچه درآمد کسب می‌کنند، به‌منظور رفاه خانواده‌شان برای آنها می‌فرستند. در این راستا سازمان ملل نیز روزی را در نظر گرفته است با عنوان «روز جهانی ارسال وجوه مالی به کشور مبدأ» و آنتونیو گوترش این وضعیت را چنین تشریح کرده است: «روز جهانی ارسال وجوه مالی به کشور مبدأ، بر مشارکت بیش از ۲۰۰ میلیون کارگر مهاجر تأکید دارد که هر روز کمک‌های مالی خود را برای بهبود زندگی خانواده‌ها و جوامع خود به کشورشان ارسال می‌کنند. این امر باعث می‌شود که وجوه ارسالی محرک رشد اقتصادی و نیروی قدرتمندی در کمک به کاهش فقر خانواده‌ها و تقویت تاب‌آوری در رویارویی با عدم اطمینان شود. در واقع، مهاجران برای هر دو یعنی رفاه اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای مبدأ خود، ضروری هستند».

کارتون خواب

کینو

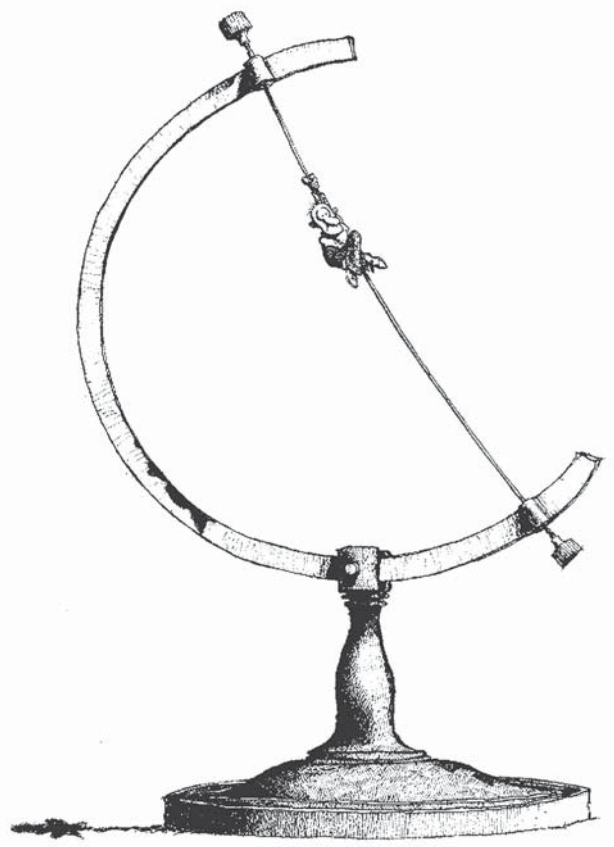

یاد

کیارستمی سرمایه اجتماعی ماندگار

منیژه حکمت

ادای احترام به عباس کیارستمی که به پیشنهاد و پیگیری کانون کارگردانان سینمای ایران در سالروز تولد عباس کیارستمی، اول تیرماه، در سینماهای سراسر کشور برگزار می‌شود، اتفاق میمون و بزرگی است و امیدوارم ارج و ارزش تک‌تک کارگردانان بزرگ ما؛ کارگردانانی مانند جناب ناصر تقوایی، جناب بهرام بیضایی، جناب داریوش مهرجویی، سهراب شهیدثالث، فریدون گله، امیر نادری و... شناخته شود و همه آنها به نحوی شایسته، گرامی داشته شوند. به‌هرحال هنوز پرونده پزشکی کیارستمی برای من به‌عنوان یک شهروند و یک سینماگر مانند علامت‌سؤالی برجا مانده است. من که مقداری هم در جریان اتفاقات بوده‌ام، هنوز جوابم را نگرفته‌ام. کاش همراه با نمایش فیلم، خواستار پاسخ‌گویی وزارت بهداشت هم می‌شدیم. باید از این سرمایه‌های اجتماعی ما، این سرمایه‌های هنری مراقبت شود؛ چه از لحاظ کار حرفه‌ای، چه از لحاظ بهداشتی، چه از لحاظ احساسی و روحی و روانی.

معتقدم که همه مردم ایران باید به آقای کیارستمی ادای احترام کنند و همیشه باید بزرگداشت و پاسداشت برای ایشان و امثال ایشان برگزار شود و درعین‌حال امیدوارم اتفاقاتی که در سینما، در حوزه تولید، تهیه و سرمایه‌گذاری می‌افتد، طور دیگر و بهتری رقم بخورد.

هرچند نگرانم که مبادا این رفتارها شوآف دیگری باشد برای آنکه شرایط اسف‌انگیز سینمای ایران با آن پوشانده شود؛ اتفاقاتی که در متن و بطن سینمای ایران - به‌خصوص در سه، چهار سال اخیر- افتاده و باعث حذف سینمای مستقل و حذف کارگردانان بزرگ شده و سبب حضور پررنگ کسانی که پیش از این در این سینما هیچ جایی نداشته‌اند. امیدوارم با برطرف‌شدن مسئله حضور نامحرمان شرایط تولید برای بقیه کارگردانان خوب ما مهیا شود و امیدوارم که این حرکت اخیر با چنین نگرشی اتفاق نیفتاده باشد.

تجربه دیگران

پوپولیسم علیه دموکراسی

دارون عجم‌اوغلو، استاد اقتصاد دانشگاه MIT و جیمز آ. استاد دانشگاه شیکاگو در مقاله مشترکی با عنوان «پوپولیست‌ها چگونه برنده می‌شوند» به این موضوع پرداخته‌اند که در شرایط ازخودبیگانگی گسترده و بی‌اعتمادی عمومی، پیامی ضدتکثرگرایی قمار سیاسی است و شاید هزینه‌ای سنگین داشته باشد. بخش‌هایی از این مقاله را می‌خوانیم.

دولت- شهرهای ایتالیا قرون وسطی با نوآوری در امور مالی، تجارت و فناوری پیشگامان «انقلاب تجاری» اروپا بودند. بعد چیزی عجیب‌وغریب اتفاق افتاد. نمونه‌اش سال ۱۲۶۴ بود که مردم فرارا رأی دادند «لرد اوبیزو باشکوه و پربرکت... باید فرماندار و حاکم دائمی شهر باشد». ناگهان یک جمهوری دموکراتیک به نابودی خود رأی داد. در واقع آن زمان در شمال ایتالیا، این رویدادی غیرمعمول نبود. ماکیاولی در «شهریار» توضیح می‌دهد که مردم وقتی می‌بینند نمی‌توانند در برابر اشراف مقاومت کنند، خواستار حمایت از جانب یک مرد می‌شوند تا با قدرت خود از آنها دفاع کند. درس این ماجرا این است که اگر مردم نگران باشند که طبقه‌ای برگزیده نهادهای دموکرتیک را تحت سیطره خود دربیاورد، از دموکراسی دست خواهند کشید. نهادهای دموکراتیک ایتالیا در قرون وسطی تسلیم چیزی می‌شدند که ما اکنون پوپولیسم می‌نامیم؛ راهبردی ضدنخبه‌گرا، ضدتکثرگرایی و همچنین انحصارگرا برای ایجاد ائتلافی میان ناراضیان. این روش مبتنی‌بر مستثناکردن و خودی و دیگری است؛ زیرا بر تعریف خاصی از «مردم» متکی است که از منافع آنها نه فقط در مقابل نخبگان، بلکه در مقابل همه افرادی که دیگری خوانده می‌شوند، حمایت شود؛ بنابراین در بریتانیا، نایجل فاراژ، رهبر جریان برگزیت قول داد که رأی به «خروج» (از اتحادیه اروپا) در سال ۲۰۱۶، پیروزی برای «مردم واقعی» باشد. دونالد ترامپ نیز در همان سال در کمپین انتخاباتی از «مردم دیگر» منظوری جز این نداشت، آلوارو اوریبه، رئیس‌جمهوری سابق کلمبیا نیز اغلب از «مردم خوب» سخن می‌گفت.

این‌گونه پوپولیسم به دو دلیل واضح فاجعه‌بار است؛ نخست اینکه عناصر ضدتکثر و انحصارطلب به تخریب حقوق و نهادهای دموکراتیک می‌پردازند و دوم اینکه پوپولیسم به تمرکز بیش‌ازحد قدرت سیاسی و نهادزدایی منجر می‌شود که در نهایت به فقر عمومی و ناکارآمدی اقتصادی می‌انجامد.

با وجود این، پوپولیسم در صورت وجود سه شرط به یک راهبرد سیاسی جذاب بدل می‌شود. اولا ادعا درباره وجود یک گروه نخبه سلطه‌گر باید به آن اندازه قابل پذیرش باشد که مردم به آن اعتقاد پیدا کنند. دوم، برای اینکه مردم از آلترناتیوهای رادیکال حمایت کنند، نهادهای موجود باید مشروعیت خود را از دست داده باشند یا نتوانند با برخی چالش‌های جدید کنار بیایند. سوم هم اینکه راهبرد پوپولیستی، برخلاف ماهیت انحصارگرش، امکان‌پذیر به نظر برسد. هر سه شرط را می‌توان در دنیای امروز پیدا کرد. افزایش نابرابری در ۳۰ سال گذشته به این معنی است که رشد اقتصادی به شکلی نامتوازن فقط یک گروه کوچک از نخبگان را بهره‌مند کرده است. اما مشکل فقط نابرابری درآمد و ثروت نیست؛ این گمان نیز مدام تقویت می‌شود که فاصله اجتماعی میان نخبگان و دیگران گسترش یافته است.

این نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی پیامدهای عمیقی در دنیای سیاست دارد. لری مارت بارتلز، پژوهشگر علوم سیاسی در آمریکا، نشان داده است قانون‌گذاران هر روز بیش‌ازپیش از منافع ثروتمندان دفاع می‌کنند، چون این کار آنها را در رقابت سیاسی تقویت می‌کند. ژان کلود یونکر زمانی که رئیس شورای اروپا بود، روند تصمیم‌گیری در آن را چنین توصیف کرد: «ما چیزی را تصویب می‌کنیم، بعد آن را به جریان می‌اندازیم و منتظر می‌مانیم تا ببینیم چه اتفاقی می‌افتد. اگر هیچ سروصدایی بر پا نشد... چون اکثر مردم متوجه نشده‌اند چه تصمیمی گرفته شده، همچنان ادامه می‌دهیم؛ گام‌به‌گام تا زمانی که به نقطه بدون بازگشت برسیم». چنین منطق نخبه‌گرایی به‌طور ذاتی در برابر پوپولیسم آسیب‌پذیر است. پوپولیسم به عنوان یک استراتژی نهادزدا، مورد علاقه گروه‌هایی از جمعیت قرار می‌گیرد که دیگر به توهم سامان موجود اعتقادی ندارند. در ایالات متحده اعتماد عمومی به نهادهای بزرگ از دهه ۱۹۷۰ رو به تخریب گذاشت و سیاست‌مداران پس از ناتوانی در پیش‌بینی بحران مالی سال ۲۰۰۸ اکنون وادار شده‌اند تا «شرکت‌های غول‌آسا» مانند فیس‌بوک و آمازون را قانونمند و بر آنها مالیات وضع کنند و همچنین به نظر می‌رسد از علاقه به جهانی‌شدن دست برداشته‌اند و به اثر «شوک چین» در بازار کار محلی توجه نشان داده‌اند. در اروپا نیز به نظر می‌رسد افزایش نیروی کار و بحران پناهندگان مشکلاتی است که رفع آنها چیزی فراتر از ظرفیت نهادهای اتحادیه اروپا را می‌طلبد. نهادها و سیاست‌گذاران علاوه بر مدیریت ضعیف چالش‌های جدید، نتوانسته‌اند از روایت‌های غالب خود فراتر بروند. برای مثال، در جریان رفراندوم برگزیت، کمپین «باقی‌ماندن» (در اتحادیه اروپا) به‌طورکلی بر هزینه‌های اقتصادی خروج از اتحادیه اروپا متمرکز بود، هرچند نظرسنجی‌ها نشان می‌داد مهاجرت و مسائل دیگر بیشتر مورد توجه رأی‌دهندگان است. سرانجام، برای اینکه پوپولیسم بتواند موفق شود، خود سیاست‌مداران باید آن را یک استراتژی قابل قبول بدانند. نمی‌توان صرفا با اعلام اینکه «دیگران ارزشی ندارند» حمایت گسترده جلب کرد؛ بنابراین پوپولیسم حتی زمانی که عوامل ساختاری به نفع آن عمل می‌کنند، تنها در شرایط خاص می‌تواند موفق شود. در مورد ترامپ، قطبی‌شدن شدید حزبی در ایالات متحده سبب شد او بتواند روی جذب رأی‌دهندگان حاشیه‌نشین تکیه کند چون می‌دانست هرچه بگوید جمهوری‌خواهان ناچارند به او رأی بدهند. به‌طورکلی، پوپولیسم وقتی برنده است که «افراد دیگر» به وضوح تعریف شده باشند و واقعا از لحاظ تعداد کوچک باشند و مشروط بر آنکه این گروه کوچک را بتوان به عنوان یک تهدید تصویر کرد. بنابراین برای شکست‌دادن پوپولیسم باید همه عواملی را که باعث می‌شوند پوپولیسم استراتژی قابل‌اعتماد و دست‌یافتنی‌ای به نظر برسد، شناسایی کنیم. برای شروع باید این را بدانیم که پوپولیسم فقط زمانی می‌تواند رشد کند که مشکلات اجتماعی و اقتصادی واقعی به آن جاذبه‌ای در انتخابات بدهد. این همچنین به آن معنا است که باید صادقانه بپذیریم دیدگاه‌های رقیب و متخاصمی در شهروندی وجود دارد که باید مورد بحث قرار گیرد، نه آنکه نادیده گرفته شود. سرانجام، ما به دموکراسی بیشتر نیاز داریم و اینکه مجال بیشتری برای بروز و ظهور آن وجود داشته باشد -از جمله، شاید، رفراندوم- طوری‌که رأی‌دهندگان احساس کنند نگرانی‌های آنها جدی گرفته می‌شود. طبقه غالب سیاسی باید روش‌های جدیدی را پیدا کند تا حاکمیت بیشتر نماینده جامعه باشد.

شعر

از علی تا شریعتی: تنها «یاد»

دکتر ناهید توسلی*

در جاریِ کوچه‌ای تاریک/و در هستیِ ظُلمانیِ همه‌شب‌هایی،/ که مسیح بر دار می‌رفت و یا منصور حلاج!،/ آن کس که سرِ دار از او گشت بلند ـ/ لحظه‌های بودن را،/دَم فروبردن را و دَم بَرآوردن را /می‌گذراندیم./گاه وَزَغی عَفِن در جویباری خسته، /گاه جغدی شوم بر شاخساری شکسته/و گاه، موشانی،/در طمع تیزترکردنِ دندان‌های طلاجویشان!/رهگذرانی در آمد و شد/گاه مردی با نان سَنگکی در دست، /برای سفره‌ای حقیر،/و گاه پیری ریش‌سپید و موی ژولیده، /عصازنان، کشکولی در دست /با ناله‌ای، ذکری، یاهو!/یا که زنی با سبدی از سیب‌های سبز کال، حیران!/ در ظُلُمانیِ همه‌شب‌هایی‌که مسیح بَر دار می‌رفت و یا منصور حلاج،/در آن کوچهٔ تاریک،/رهگذری از کنارمان گذر کرد،/بوی «عشق» پیچید گوئیا، نور «عشق»./ چشمانی نیم‌بسته، نیم‌باز لیک سخت عمیق داشت/در غریب ظُلمت آن سنگستان، قعر چشمانش فروغی بود/قبای ژنده‌ای بر تن./گوئیا همان قبایی که آن پیر به دردآلود می‌گفت، / نمی‌داند به کجای این شب تیره درآویزد آن را!/قامتی به بلندای ابدیت و/جبینی به گستردگی همه دشت‌های فراخِ همهٔ بودن‌ها،/و دست‌هایی: «نون و القلم» که قلم توتِمش بود./در آن شب‌هایِ ظُلُمانیِ مسیح و منصور بَر دار،/در آن کوچه تاریک، /قعر چشمان آن رهگذر تماشایی شدیم./ لحظه‌ای درنگ!/راه را بر کویری تفتیده از آتش پرومته می‌پیمود/پاها تاول‌زده از خارهای گز وُ تاق؛/این گیاهان مقاوم و صبوری که تنها در کویر می‌رویند،/جایی که خیال نیز هراس روییدن دارد/از پنجره نیمه‌باز آن شب تاریک و ظُلمانی،/مفری می‌جست وُ گریزی!/همراه با او تماشایی شدیم، و در بُنِ اسطوره وُ تاریخ/پی‌اش رفتیم/در گرد و خاک هزاره‌های بی‌تاریخ،/همراه با آریایی‌ها راهی نَجد ایران شد/ در کنار «پوروشَسپ» با زرتشتِ اَشو/به آذربایجان ـ یا که سیستان ـ آمد/«هوم» را نوشید، / پندار وُ گفتار وُ کردار را پالود./در آب‌های «کیانسه»/با یاری آناهیتا، بانو ایزد آب‌ها،/دختران زرتشت را ستود/و مَقدَم سوشیانس را گرامی داشت،/از «چین‌وَت‌پُل»/دست در دست مهر و رَشن وُ سروش گذر کرد./سراغ هومر رفت/ در باغ زیبای آکادمیا/ ـ گرچه هندسه نمی‌دانست ـ/گشت‌ها زد/در بارگه زئوس،/ دست در حلقه گردن پرومتهٔ در زنجیر انداخت/ و تا همیشه او را در آغوش فشرد/ پرومته، پاره‌ای آتش در دلش افکند/هیچ‌جا را به اندازهٔ سرزمین زئوس/نحسّید، نلَمسید، و نَبوییدِ./در سرزمین اهرام با برادران خویش/ آری... ـ/برای حرامیان سنگ روی سنگ می‌انباشت/قامتش هنوز، استوار، در لایه‌های اهرام/برجاست، ایستاده، استوار/با پارت‌ها در خراسان مستقر شد و با برج و باروها/تا فردوسی و خیام و عطار رویید/زنجیر عدل نوشیروان به صدا درآورد / فرار کرد، /سینه در سینه اعراب!/در صحرایی تفتیده از آتش،/ مردی آسمانی را/ که من از خاندان اویم ـ/تنها، پیچیده در گلیم خویش دید/که با ندای قُم فَاَنذِر از گلیم پیچیدهٔ خویش به در می‌شد/ قیامتی!/ کسی با او بود وُ تنها، /تنهاتر از خیالی که در کویری می‌رویَد/شب‌ها، سر در چاه در نخلستان‌ها و فریاد!/تا ماه نیز ناله‌اش نشنود:/«حقیقتی بر گونهٔ اساطیر»/آن اسطوره را در خویش نوشت، نوشید و یک‌جا شد «او»/اُمیه وُ عباس، تا هلاکو و تیمور و اشرف افغان را دید/در نیشابور سراغ عطار رفت/ خانه‌های خالی را، کودکان و پدران را،/مادران و دختران را!/با آقامولانا، در نای‌های بریده از نیستان‌ها دَمید،/حکایت‌های تنهایی را!/در شیراز همراه با شاخ نبات/ ـ بی‌بیم از مُحتَسَب ـ شراب نوشید/و همراه با ملائک درِ میخانه‌ها کوبید!/با سعدی، اندرون از طعام خالی!/دنبال نور معرفت می‌گشت./شاه عباس را پابرهنه، کفش‌ها بر گردن آویخته،/راهی دیار ضامن آهو، از میان کشته‌ها وُ پشته‌ها،/و ماتم را، در دامان کوهی از چشمان/ ـ محصول استغنای آغامحمدخان ـ دید./به این‌جاها و آن‌جاها.../و در این همه،/در پی سرزمین بی‌خویشِ «خویش»/به هر سو گشت./درها کوفت وُ پنجره‌ها گشود. از هر روزنی تماشایی شد./ملاصدرا وُ میرداماد را، مارکس وُ هگل را، سارتر را./با «بِکِت» هزاره‌ها را در انتظار «گُودُو» نشست./با «هاکسلی» تا سال ۷۰۰ فورد، رفت./فراتر نیز رفت./ فراتر از هاکسلی و «دنیای شجاع جدیدش»./ با «سارتر» زیستن را آن‌گونه/و با «فانون» به گونه‌ای دیگر آموخت./با سیدجمال و میرزا رضای کرمانی گلوله را/در قلب شاه شهید! خالی کرد./«اقبال» را کنار خود و «مصدق» را بر تارک خویش بنشاند/همراه با دیگران آشنایان سرزمین‌هایِ سپیدِ «آگاهی»/راهی دیار «اتللو» و «لیرشاه» شد/با «جان‌دان» و «هوگو» غذا صرف کرد/«میلتون» وعدهٔ بهشت‌اش داد، اما آن را گم کرد/با «ویرجینیا وولف» و «جویس»/راهی سرزمین‌های سبز جادویی شد،/همراه با «روسو»/گیوتن بر گردن «ماری آنتوانت» انداخت/سرش جدا، اما تنش به جای ماند/و همراه با «کُلُمب» در قایقی دریا نوردید،/ تا سرزمین سرخ هندوهای خیالی!/و... و... تا بی‌نهایتِ زمان و زمین/با آیندگان نامده راه سپرد/تمامی اعصار وُ تاریخ در درونش،/کوله‌بار رنجِ همهٔ بردگان وُ ستم‌دیدگانِ تاریخ/بر دوش‌هایش/همه در حضور او،/با آنان هم‌نشین، هم‌خور و هم‌خواب وُ هم‌آغوش،/آنان در او و او در رگ‌رگِ همه آنان/وارث تمامیِ تاریخ، از آدم تا آخر زمان/همراه با هابیل، عزیزترین‌اش را قربانی «او» کرد./با «نوح» در طوفان‌ها شد، /با «ابراهیم» در آتش،/و با «موسی»/عصا را در قلب اژدهای زر وُ زور وُ تزویر نشاند./همراه با «عیسی»،/به دست یاران بر صلیب شد./با «محمد»، در حرا/ «قولوالااله الاالله تفلحوا» گفت،/با «علی» سر در چاه‌های خلوت مدینه نهاد/و خار را در گلو پنهان کرد./با «حسین»، در صحرای محشر همیشه تاریخ/رو در روی یزیدیان زمان ایستاد/و زینب‌وار فریاد زینبی برآورد.../وَ، با «ابوذر»/استخوان شتر را بر سرِ «کعبُ‌الاَحبارهای» تاریخ کوبید/و چونان او ـ اولین مسلمان سوسیالیست ـ تنها رفت،/تنها مُرد و تنها برانگیخته خواهد شد،/ در رستاخیز اسرافیل صور را خواهد دمید/در تاریخ جاری ست. در همیشهٔ زمان و زمین،/«ازلیّت» با «ابدیّت»، این چُنین پیوند می‌خورد،/و این‌گونه است که کسی «همیشه‌معاصر» می‌شود/در همان کوچهٔ تاریک و در همان شب‌های مسیح وُ منصور بَر دار،/رهگذری که با ما بود،/چونان مسیح مصلوب و یا منصورِ بَر دار،/بر آسمان عروج کرد./اینک اما، ما مانده‌ایم، /با یادی اَز او، /تنها «یاد...»/در همان کوچهٔ تاریک،/و در کنار همان پنجرهٔ نیمه‌باز،/به سوی سرزمینی سخت آشنا:/غُربَتستان!

***نویسنده، پژوهشگر و کنشگر حقوق زنان، مدیرمسئول و سردبیر «نافه»، عضو دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر شریعتی**